أعوذ باللَه من الشیطان الرجیم

بسم اللَه الرحمن الرحیم

يكدفعه مرحوم آقا به من مي‌گفتند: - مقداري حرف و نقل و اينها بود- فلاني به حرف و نقل مردم كار نكن، فقط كار خودت را بكن. چون حرف و نقل تمامي‌ندارد، يعني شما نمي‌تواني پاي دهان هر كسي صاف بايستي مگر آدم چقدر قدرت دارد. پای دهان اين بايستد، آن يكي بايستد، آن يكي بايستد. اين که نمي‌شود خيلي بتواند مواظب كلام خودش باشد. مردم را كه نمي‌تواند كنترل كند بله كار خودت را برو بكن، حرف و نقل كنترل ندارد. ايشان مي‌فرمودند: من كه براي نجف رفتم هنگامي‌كه مي‌رفتم مسائلي پيش آمده بود كه به طور كلي نقشه ايران را از جغرافياي زمين محو كرده بودم، یعنی ايراني ديگر وجود ندارد. يعني جوري شده بود که پشت سر من حرف‌هایی بود. خيلي عجيب است چقدر اين تاريخ تكرار مي‌شود. خدا بيامرزد يك پسرعمويي ايشان داشتند كه شماها او را بايد در مشهد ديده باشيد به نام آقا سيد عباس هاشمي‌ بود. بعد از فوت مرحوم آقا يك روز که منزل ايشان به عنوان بازديد رفته بوديم می‌گفت: - سید عباس به من هم علاقمند بود كه تا آخر عمر، من هم به منزلش مي‌رفتم- فلاني من گريه‌ پدرت را ديدم كه در كوچه حمام‌ وزير همان كوچه شاه‌آباد، كنار كوچه نشسته بود و از دست قوم وخويش‌هايش داشت گريه مي‌كرد مي‌گفت من گريه پدرت را ديدم. حالا كار ما به اينجا نرسید. يا درباره اميرالمؤمنين علیه السلام دارد که فرمودند: وَ سَتُنْبِئُكَ ابْنَتُكَ بِتَظَافُرِ أُمَّتِك‌ عَلَی هَضْمِها خيلي عبارت عجيبي است خيلي اين عبارت كوبنده است. اين امت چه كساني بودند همين كساني بودند كه سر نماز پشت سر پيغمبر جا رزو مي‌كردند و برای آب وضوی پيغمبر سبقت مي‌گرفتند. وَ سَتُنْبِئُكَ ابْنَتُكَ بِتَظَافُرِ أُمَّتِك‌ عَلَی هَضْمِها يعني پشت در پشت درافتادند "علي هضمها" تا او لِه كنند. چه ديد اميرالمؤمنين كه اين عبارت را مي‌گويد عبارت‌هاي ايشان كه شوخي نبوده است. حالا ما اغراق مي‌كنيم ما تفريط مي‌كنيم آنها كه این‌گونه نبودند. عبارت ايشان و حرف‌هاي ايشان درست است. او از اين امت چه ديده است؟

من بعد از مرحوم آقا، اين را احساس كردم نمي‌دانم ديگر آيا آنها تا جاي تهمت زدن هم جلو رفتند هر چه از دستشان برآمد انجام دادند. يعني برای من خيلي عجيب بود كه آخر حفظ مكتب تا كجا تا كجا آدم بايد؟ يكي نقل مي‌كرد كه ما در مجلسي مردها بوديم، مي‌گفت داشتم مي‌شنيدم كه يك نفر به دیگری مي‌گفت: براي حفظ ولايت هر دروغي خواستي بگو عيب ندارد. هر چه مي‌خواهي دروغ بگويي بگو، بعد هم ديدم يك حرف‌هايي راجع به من رفقاي خودمان دوستان خودمان آنهايي كه زنگ مي‌زدند دارند مي‌زنند. اين مسائل گذشت گفتيم علي اللَه هر چه مي‌خواهد باشد. آنچه كه باعث شد كه من توجه نكردم و همين‌طور ايستادم و به مسائل خيلي توجه نكردم همين توجهم به مسائل مستمره تاريخ بود كه اين چيزها غير مسبوق به سابقه نبوده است. از اول بود و براي همه بوده است. در يك روايت مي‌خواندم که: عمر يا يكي از اطرافيان او يك جسارت عجيبي به حضرت زهرا و اميرالمؤمنين كرده بود. حالا آن حضرت چه كار كند و چه بگويد؟ خيلي اميرالمؤمنين مظلوم بود واقعا خيلي مظلوم بود، بابا چيزهايي كه آنها ديدند ما يك صدم و يك هزارم آن را هم نمي‌شنويم. چه كار كنيم ول كرديم و گذشتيم و ترتيب اثر هم اصلا نداديم.

ايشان هميشه به من می‌فرمودند كه: دهان مردم را تو نمي‌تواني ببندي، كار خودت را انجام بده یک كسی خوشش مي‌آيد و یک كسي هم بدش مي‌آيد. بعد ايشان براي من تعريف می‌كردند كه ما كه به نجف رفتيم - اينها مسائلي است كه آدم بداند خوب است، براي خودش و زندگي خودش اينها اعتبار مي‌شود - مي‌فرمودند: پدر ما، يك نفر را كه اسمش را نمي‌برم مأمور كرده بود که هر ماه فلان مبلغ را براي آقاسيدمحمدحسين؛ به نجف بفرست. بله امتحانات خدا عجيب است و براي هر كسي امتحاناتي پيش مي‌آيد!! آن شخص چند ماه مبلغی را مي‌فرستاد و ما هم خيلي با قناعت زندگی مي‌كرديم – مرحوم آقا از آقايان شهريه نمي‌گرفت، ملاحظات و مسائلي داشتند- يك‌دفعه ديديم آن مبلغی را که می‌فرستاد دیگر نيامد و ما در مضيقه قرار گرفتيم. خلاصه ماه دوم نيامد، ماه سوم نيامد سه ماه، ما هم كه شهريه نمي‌گرفتيم، خلاصه معیشت خيلي تنگ شد و با مشكلاتي اين سه ماه گذشت در حالي كه ما آن شخص را يك آدم خيلي منضبطی مي‌دانستيم و از افرادي بود كه در بنا و تأسيس مسجد قائم اين فرد تأثير داشت، یعنی زمين مال او بود. - اينها همه عبرت است كه چطور آدم بايد در اين دنيا بي‌خود و بي‌جهت به كسي تهمت نزند حساب دارد، هميشه كلام را با تحقيق انسان انجام بدهد- بعد معلوم شد كه دو نفر از مخدرات و منتسبين رفته‌اند پيش اين ‌آقا كه تو چه نشسته‌اي داري براي فلاني به نجف پول مي‌فرستي؟ نجف کجا، درسِ چي!! اين سید به لبنان رفته و در آنجا يك ويلایی در كنار بيروت به آن داده‌اند و با دوستانش در لبنان خبر نداري كه چه كساني را در خانه مي‌آورد حالا من آن تعبيراتي را سانسور كردم. اين هم گفته بود عجب! گفته بودند اين پول‌ها را که به واسطه سيدرضاي خلخالي براي او به نجف مي‌فرستي، سیدرضا خلخالی هم به لبنان مي‌فرستد. و آقاسیدمحمدحسین الان آنجا هست. پول سهم امام را كجا مي‌فرستي داري چه مي‌كني؟ آن آقا هم گفته بود پس اگر اين‌طور است پس چرا پول بفرستم و دیگر قطع كرده بود. حالا اعتماد به دو نفر از افرادي كه نزديك‌ترين افراد به انسان هستند آدم برايش وثوق و اعتماد پيدا نمي‌شود. آدم بايد خودش تحقيق كند، يعني بايد نگاه كند که اصلاً به اين آدم مي‌آيد؟ اصلا به اين آدم مي‌آيد؟ آخر عقل هم خوب چيزي است، آقا بلند می‌شوند به كنار مديترانه می‌روند و به او ويلا می‌دهند!؟ آن هم از چه كساني که اطلاعات خوبي داشتند. اطلاعات ايشان هم اطلاعات سر به هوايي هم نبوده است چيزهايي كه مي‌گفتند، آنجا چطور است و چطور هست، انگار خودشان رفته بودند و ديده بودند که چه خبر است. شيطان است ديگر. ايشان مي‌گفتند: از ایران سه ماه پول برای ما نيامد، بعد از سه ماه يك قضيه‌ای اتفاق افتاد - به طور اجمال در کتاب سر الفتوح[[1]](#footnote-1) مطالبی از این قبیل را آورده‌ام که مربوط به يكي از ارحام بود- که يك نفر به نجف آمد و از ما عذرخواهي كرد و گفتند حتي من تا گاراژ همراه او رفتم و اين كرامت ايشان را نشان مي‌دهد كه چقدر بزرگوار بوده‌اند. يك همچنين حرف‌هايي يك همچنين تهمت‌هايي و نه صرف تهمت بلکه به طور كلي مدت‌ها زندگي ايشان دستخوش اين تهمت قرار گرفته بود. و ديگر ايشان از آن شخص پول را نپذيرفتند. آن شخص آمد و گفت من توبه كردم، غلط كردم آقاسيدمحمدحسين به خدا اينها به من اين‌طور گفتند. ایشان گفتند بسيار خوب ما بخشيديم. ايشان گفتند ديگر من از شما پول نمی‌گیرم و بگذاريد ما در همان حال خودمان باشيم. تا اينكه او هم به رحمت خدا رفت، یعنی همان شخص معروف به رحمت خدا رفت. و به نحو ديگري خدا جبران كرد. ايشان مي‌فرمودند خيلي مسأله سخت بود، خيلي قضايا بر ما سخت گذشت. گر چه مسأله به يك نحو ديگر شد ولي باز براي ما مشكلات همين‌طور بود تا قبل از اين آخري كه ما نجف بوديم؛ اواخر يك قدري بهتر شد. يك وقتي نقل مي‌كردند كه تو يك ساله بودي و شير نداشتي من پول اين كه براي تو شير بگيرم نداشتم. مي‌گفتند گريه مي‌كردي من از درس آمدم مادرت گفت كه اين شير ندارد هر چه ما اين جيبم را گشتم، آن جيبم را گشتم پول پيدا نمي‌شد بعد گفتند كه حالا قندآب به او بدهيد بالاخره قندآب حدي دارد چقدر مگر قندآب بايستي به او داد. گفتند از خانه آمدم بيرون و دست حاج محمدصادق را گرفتم، ايشان آن موقع راه مي‌رفت آمدم بيرون و رفتیم و يك نفر را در نظر داشتم كه به او پول قرض داده بودم گفتم كه بروم در منزل او كه اگر به اصطلاح برايش ميسور است آن بگويد آقا اين پولی كه قرض داده بودی، آن هم هيچي نگفت و به روي خودش نياورد ما هم خداحافظي كرديم و يك نيم ساعت نشستيم و يك چايي خورديم و بيرون آمديم. گفتيم يا علي، اين را هم که به او پول داده بودیم، چايي به ما داد و مرخصمان كرد خودت مي‌داني قندآب براي اين غذا نمي‌شود خلاصه مي‌گفتند آمدم منزل منزل سر كوچه بقال گفت: آقاسيدمحمدحسين كارت دارم يك نامه برايت از ايران آمده است نامه را گرفتم ديدم ده دينار در آن هست خدا رحمت كند مرحوم حاج آقا معين جدمان، او فرستاده بود. خلاصه مي‌گفتند از گریه تو به يك نوايي هم رسيديم. ده دينار آن موقع خيلي بود. مي‌گفتند نظير اين مسائل خيلي اتفاق مي‌افتاد. اين يكي بود.

شما نگاه كنيد ببينيد انسان چه‌جور مي‌شود كه بيايد اين‌جور به یک نفر تهمت بزند و بگويد فلاني به جاي نجف رفته آنجا و رفيقش آقاسيدرضاي خلخالي، پول‌ها را براي او به آنجا مي‌فرستد يعني چه؟. بعد خودشان اين را فرمودند:

عزيز مصر به رغم برادران غيور ز قعر چاه برآمد و به اوج آفتاب رسيد

اينها همه براي انسان عبرت است. انگار يك پرونده‌اي است كه براي همه مي‌نويسند و امام و غير امام ندارد. برای وليّ خدا و غير وليّ خدا مي‌نويسند. براي همه از اين مسائل و از اين پرونده‌ها مي‌نويسند آدم بايد خيلي اين مسائل براي او استقامت روحي و استقامت نفسي بياورد. بله، گفت:

نصيحت همه عالم به گوش من باد است از آن زمان كه نهادم برآستان تو سر

نصيحت همه عالم به گوش من باد است، یعنی حرف‌ها و مسائلي كه مي‌زنند و مطالبي كه مي‌گويند همه باد است چون همه بر اساس فكر و سليقه خودشان با آدم برخورد مي‌كند.

هر كسي از ظنّ خود شد يار من وز درون من نجست اسرار من

بزرگان در صحبت‌هايشان و در كلماتشان و اين قضايايي كه از مرحوم آقا و ديگر بزرگان خدمت شما نقل مي‌كنم نمي‌خواستم قصه بگويم مي‌خواستم بگويم كه ما هم باید همين‌طور باشيم. بايد اين مسائل را در خود پياده كنيم، بالاخره جرياناتي به اين نحو و به اين كيفيت هميشه هست هميشه بوده و هر كسي يك حال و هوايي دارد. يك بنده خدايي جايي بود و پيش يك نفر كار مي‌كرد ما يك مقداري با آن شخص مسأله پيدا كرديم، بعضي از روش‌ها را ما نمي‌پسنديديم و طبعاً يك مقداري فاصله گرفتيم. بعد آن شخص رفته بود به يكي ديگر گفته بود اين شخص كه الان اينجا هست اخبار اينجا را به پيش فلاني مي‌برد و حكم جاسوس فلاني را دارد. بدبخت بيچاره من كه سالي يك بار اين را نمي‌بينم. چقدر آدم بايد كوتاه فكر باشد؛ آخر در اين مدت كه با من بودي من را نشناختي، من دنبال سردرآوردن از كار تو و غير تو هستم؟ خدا عمرت بدهد. اين فلاني که اينجا هست خوب است که ما بيرونش كنيم چون اخبار اینجا را مي‌برد. من اگر آن دو روزي كه پيش باباي ما نبوديم ما اصلا اسم تو و بابايت را هم يادمان مي‌رفت. اينها ميزان سطح بينش افراد را نشان مي‌دهد. هر كسي از ظنّ خود شد یار من. معنايش این است. چون خودش در اين حال و هوا است خيال مي‌كند بقيه هم همان هستند. يك نفر از همين رفقا يك جايي آمده بود و دفترچه‌ای پر كرده بود از حرف‌هايي كه راجع به من زده مي‌شود. مي‌گفت آقا يك دفترچه از دروغ‌هايي كه راجع به شما گفته مي‌شود آورده‌ام تا بگويم و شما مطّلع باشيد. گفتم همين‌طور باز نكرده ببر بيانداز در سطل و يك كبريت به آن بزن مي‌خواهم هيچ اثري از آن نماند. برو جمع كن، خدا عمرت بدهد چه مي‌خواهي بگويي؟ ما اينها را اصلا به حساب نمي‌آ‌وريم تا بخواهيم حرف آنها را گوش كنيم يعني جدي به حساب نمي‌آ‌ورم. اصلا در ذهنم خطور نمی‌کند، شما باور نمي‌كنيد نمي‌دانم حال من را درك مي‌كنيد يا نه؟ اصلا من در مخيّله من خطور نمي‌كند. الان گاهي اوقات كه حرم مشرف مي‌شوم يكي را که مي‌بينيم اصلا نمي‌شناسم كه اين كيست؟ اگر خودش بيايد سلام كند یا نكند مي‌رويم اصلا انگار نه انگار. ذهن و فكر خودمان سر چيزها مشغول کنیم. آنچه را كه بزرگان به ما فرمودند راه ما را در مسير دنيا تعيين كرند بگذار هر كسي هر كاري دلش مي‌خواهد بكند. حتي گاهي از اوقات با خودم فكر مي‌كنم كه نكند من در اين ارتباطاتم برخلاف دستور آقا دارم عمل مي‌كنم؟ حتي قضيه از اين طرف است. آيا با آنچه كه در بيمارستان ايشان به من فرمودند مي‌خورد يا نمي‌خورد؟ يعني آدم چوب دو سر چيز نباشد، از آن طرف بگويند مي‌خواستي نكني و بر اساس تخيّلات و تصوّرات مردم چه داعي دارد که عمل کند. مگر انسان در اين دنيا چقدر مي‌ماند كه بخواهد با اين مطالب سر و کار داشته باشد. در اين دنيا هر كسي بر اساس پرونده خودش حركت مي‌كند. انسان نبايد خودش را درگير پرونده ديگران بكند مگر در جايي كه تكليف دارد و يا مسأله، مسأله فوق و بالاتر از تكليف است آنجا مقام رفاقت واقعي است كه ما اين رفاقت‌ها را ديديم آنجا ارزش اين را دارد كه انسان فكر بگذارد، وقت و زمان و مايه بگذارد. ارزش اين را دارد. و الا در اين دنيا هر كسي پرونده خودش را طي مي‌كند چيزي كه براي او در نظر گرفته شده است و مسيري كه براي او تقدير شده است را دارد مي‌رود. مرحوم آ‌قاي انصاري مريض بودند. يك روز به مرحوم آقا مي‌گويند كه: اين رفقا براي چه اينقدر دعا مي‌كنند که ما در اين دنيا بمانيم براي چه اين قدر دعا مي‌كنند؟ ما که غير از زحمت و غير از حرف و نقل و غير از سختي در اين دنيا چه ديديم كه بخواهيم در اين دنيا استقرار و دوام پيدا كنيم، يعني همان كسي كه دعا مي‌كند ايشان بمانند؛ همان شخص اگر پايش برسد دو تا رويش می‌گذارد و تحويل ایشان مي‌دهد. دعايي كه مي‌كند آن دعا، براي سفره‌هاي برنج است. آن دعا، مال ظرف‌هاي خورشت است. مي‌خواهد اين ظرف‌هاي خورشت باقي بماند، مي‌خواهد گردش‌ها و بيرون رفتن‌ها و ‌آمد و شدها باقي بماند، مي‌خواهد سور و سات‌ها باقي بماند. اينها حرف‌هاي من نيست، تك‌تك اين كلمات، كلمات مرحوم پدر ما است. يك روز ايشان به اخوي بزرگ‌تر مي‌فرمودند که: ـ به حضرت عبدالعظيم براي زيارت رفته بوديم، لابد مطلبي اتفاق افتاده بود ـ فلاني خيال نكن اينهايي كه دور و بر ما هستند اينها همه پيرو ما و پايدار و مستقيم و پابرجا هستند، تا وقتي كه برنج‌هاي زعفراني آقاي سبزواري و چايي پررنگ و خوش طعم آقاي بيات برقرار است اينها با لب‌هاي خندان و چهره بشاش برخورد دارند، وقتي كه اين بساط جمع شد آن وقت ببين چند تا مي‌آيند. به جاي آن سفره برنج و خورشت و کذا، اگر قرار باشد نان و سبزي و پنیر در سر سفره گذاشته شود ببينيد چند نفر مي‌آيند؟ اگر قرار بر اين باشد که به جاي آن چايي خوش رنگ ـ اين را من دارم مي‌گويم من اضافه مي‌كنم، آن اولی از ايشان بود ـ و به جاي آن برنج زعفراني يك چيزي مثل اشكنه سر سفره باشد آن‌وقت ببين چند تا مي‌آيند. و اگر همين سفره را جاي ديگر بياندازند و اگر آنجا قرار باشد كه بگويند آقا بايد اين مقدار بدهي، آن وقت مي‌بينيد كه چند تا مي‌آيند؟.

يك آ‌يه در قرآن راجع به صدقه آمد كه هر كسي مي‌خواهد پيغمبر را ببيند مفتي نيايد در بزند که: "يا رسول اللَه حدثني" اول مايه بگذارد بعد بلند شود بيايد. چند نفر آمدند؟ يك نفر آمد آن هم فقط علي بود. معنايش این است که اي رسول خدا، ما كلام شما را به اندازه يك درهم قبول نداريم. يك درهم كار كرديم حالا بياييم به شما بدهيم. مگر مي‌شود! زحمت را من كشيدم پول را به تو بدهم چه كسي گفته است؟ كجايش انصاف است، كجايش مروت است؟ زحمت را من كشيدم پول را به تو بدهم اين، جور درنمي‌آيد. درست عين همين مطالب براي ما هم اتفاق مي‌افتد صاف بگويم. براي مرحوم آقا هم اتفاق افتاده است. يك جمله و يك كلام و يك مسأله و يك مطلب كه انسان را زير و‌ رو كند و انسان را متحول كند و انسان را بينش بدهد - نمي‌خواهم بگويم خداي نكرده افرادي كه در اينجا هستند، مسأله به غير از اينجا مربوط است و به اين جمع ما ارتباط ندارد- ولي بالاخره فرق مي‌كند به اندازه صد هزار تومان، الان صد هزار تومان چقدر ارزش دارد، طرف حاضر نشد يك كلامي‌ و يك مطلبي و يك چيزي كه برايش قابل استفاده است؛ بها بپردازد. بالاخره وقتي كه آدم دكتر مي‌رود چون پول مي‌دهد، نسخه را هم از داروخانه مي‌گیرد. اما اگر پول ندهد دكتر نسخه را در خانه بياورد نسخه را روي طاقچه می‌گذارد. ولي وقتي كه پول داد نسخه را مي‌برد و عمل مي‌كند نسخه را مي‌برد داروخانه و عمل مي‌كند. اين مسأله هست. اين آيات قرآن را خدا براي حكايت خدا نگفته است. آيات قرآن مال بينش ما و براي فهم ما آمده است. خدا در اين آيه مي‌خواهد اين را بفرمايد: تو كه پيش رسول خدا مي‌روي چه چيزي می‌خواهی ياد بگيري و چه چیزی می‌خواهی بفهمي‌؟مي‌روي پيش رسول خدا كه رسول خدا تو را از دنيا بگذراند، از نفست بگذراند و عبور كنی، غير از اين است؟ مي‌رود پيش رسول خدا كه رسول خدا قيچي بردارد و تعلقات تو را قطع كند. معنايش اين است، تعلقات را قطع كند اين کار ارزش اين را ندارد كه در قبال اين، اول بروي مبلغی را بپردازي، يعني كلام رسول خدا براي عبور تو از دنيا، اينقدر ارزش ندارد كه صد هزار تومان بدهي؟ چندي پيش منزل يكي از ارحام در تهران رفته بودم گله مي‌كردم و شكايت مي‌كردم كه ديگر صله رحم برافتاده است، نمي‌دانم هر كسي دنبال خودش است، نمي‌دانم چرا نبايد مجالسي باشد كه ارحام بيايد همدیگر را ببينند. اين بنده خدا خواست اعتذار كند كه آقا ديگر تهران خيلي بزرگ شده تهران، تهران سابق نيست. گفتم: آقاجان اگر يك چك صدهزار توماني داشته باشد، اين آقايي كه مي‌گويد تهران بزرگ شده و نمي‌توانم خانه همدیگر بروم؛ آیا شش دور، دور تهران نمي‌گردد تا وصولش كند؟ اين چه حرفي است مي‌زني؟ بگو نمي‌خواهيم. بله آقا، ديگر اين فرهنگ برافتاده است، آن عِرق ديگر نيست، آن حميّت ديگر نيست، آن اعتقاد ديگر نيست. و الا تهران بزرگ شده معنی ندارد. صد تومان كه سهل است نصفش را پول كرايه مي‌دهد تا اقلاً به بيست و پنج تومان آن برسد. بيست و پنج تومان خرج مي‌كند و يك آژانس مي‌گيرد ما را ببر آنجا تا به بيست و پنج تومان برسد. نه آقا قضيه این نيست، مسأله اين است كه آن فرهنگ ديگر نيست و يا اينكه هر كسي به كار خودش است. رفته بودم منزل يكي از ارحام؛ گفتم: به فلان كس سر زده‌ايد؟ گفت بابا شما قم هستي و خبر نداري اينجا تهران است. گفتم: ببينم فاصله بين منزل شما تا محل كارت چقدر است گفتنم فاصله بين منزل شما تا منزل او كه كمتر است چطور شده از محل كارت به خانه مي‌آيي!! يك روز ديرتر بيا خانه و يك ساعت ديرتر بيا مخدره را ببين. بگو رفته بودم صله‌رحم و ثوابش را به تو مي‌دهم، اينقدر هم غرغر نكن كه چرا دير آمدي خيلی خوب ثوابش مال تو باشد. كارت که تمام شد بلند شو بيا خانه و از اين حرف‌ها هم به ما نزن و اين چيزها در كت ما نمي‌رود و فايده ندارد. بعد مي‌گويند كه آقا نمي‌دانم شلوغ است، ترافيك است نمي‌دانم مسائل و مطالب و قضايا چيز ديگري است. بله، همه چيز تغيير كرده است. سابق اين‌طور نبود. اين آيات، آيات عجيبي است يٰا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا إِذٰا نٰاجَيْتُمُ اَلرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوٰاكُمْ صَدَقَه ... ﴿المجادله، 12﴾ بله حالا آن را هم که به پيغمبر مي‌دهد پيغمبر نمي‌برد بخورد. اين از اين طرف درمي‌آيد و از آن طرف مسكين كه ما شاء اللَه صف كشيده‌اند. از آن طرف درمي‌آيد و از این طرف به آن فقير و مسكين و محتاج مي‌دهد.

تلميذ: ببخشيد، امثالِ كتبي كه عرفا نوشته‌اند مثل عطار، يك داستان‌هايي است كه برای بعضی دست‌آويز است. مثلاً شخصي نزد بايزيد آمده بود با آب زرد رنگي، گفت اين چيست؟ گفت خدا را براي او توصيف كردن و دنيا را برای او توصيف كردم، آب شد اين، همان است. اينها مكاشفه است، تمثيل است يا داستان‌هايي است كه نقل مي‌شود؟ و اصل نوشتن كتاب بر چه اساسي است؟

استاد: ببينيد اينها مسائل و حكاياتي بوده است كه در اين‌گونه مسائل خصوصيت خود مورد را دارد. مجلس به نحوي بوده است كه براي او اين مسأله متمثّل شده و تمثّل پيدا كرده است نه اين كه این قضيه بخواهد در همه جا و در همه افراد شيوع و نفوذ داشته باشد. مگر ما روايت نداريم و مگر در آيه قرآن نيست که ... وَ لاٰ يَغْتَبْ بَعْضُكُمْ بَعْضاً أَ يُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتاً فَكَرِهْتُمُوهُ ... ﴿الحجرات‌، 12﴾ و بر اساس اين مگر روايت نداريم كه آن دو تا زن كه روزه گرفته بودند و غيبت كرده بودند رفتند پيش رسول خدا كه ما روزه گرفته‌ايم و بر ما عطش و جوع غلبه کرده است اجازه مي‌دهيد كه ما قبل از مغرب آب بخوريم؟ حضرت فرمودند شما چگونه روزه هستید در حالتي كه گوشت ميته خورده‌ايد؟ وقتي كه قي كردند لخته‌هاي خون و گوشت ميته در دل آنها بود. اين مكاشفه بوده يا واقع بوده است؟ واقع بوده است. در حالي كه اينها ميته نخورده‌اند فقط غيبت كرده‌اند ولي حالت نفساني آنها در عالم برزخ و مثال، به گوشت ميته تبديل شده است و رسول خدا با اعجاز، آن حالت را براي اينها مجسّم كرده و نشان داده‌اند. و براي آن صور مثالي، صُور مادي تجسّد پيدا کرده است و تبدل به صورت مادي شده است به طوري كه سايرين هم ديدند و اگر هم دست مي‌زدند مي‌ديدند که واقعاً وزن دارد.

 اين قضيه براي همين اين اتفاق افتاده است چه اشكالي دارد؟ مي‌گويد وقتي كه من براي او دنيا را گفتم اين، در يك حالتي قرار گرفت كه نه اين كه الان اين، اين است بلکه حالت او و آن جنبه ذوب شدن او و از دست دادن نفسيّت و هويّت خودش در اينجا به اين صورت در اين آب تجسّم كرده است و به اين كيفيت درآمده است. لذا عرض كردم كه اين كلمات همه قابل براي توضيح است و قابل براي شرح است. اگر قرار به مسخره كردن باشد اين روايت بيشتر بايد مسخره باشد تا فرض كنيد كه يك همچنين مطالبي و همچنين مسائلي از عرفا و بزرگان. بعضي از عرفا به خاطر تنبّه و به خاطر تذكّر مطالبي را ارائه مي‌كردند البته نه براي همه بلکه براي اشخاص خاصي بعد او نقل مي‌كند و اين مسأله اين‌طور شيوع پيدا مي‌كند. و الا اين حال بي‌جهت نبوده و بي‌جهت مطالب را نمي‌گفتند. بعضي از حكاياتي كه را كه اينها بيان مي‌كنند يا مطالبي را كه مي‌گويند اينها خارج از مباني شيعه است. آنها بر اساس تقيّه ممكن است كه گفته باشند چطور اينكه در خیلي از كتب داريم. تقيه در همه زمان‌ها هست و فقط اختصاص به آن موقع ندارد در همه زمان‌ها مسأله ‌تقيه وجود دارد. ممكن است افراد گرفتاري‌هايي ايجاد كنند و يك مسائلي را ممكن است به وجود بياورند.

يك وقتي من از مرحوم آقا شنيدم كه ايشان گفته بودند كه فلان شخص يك همچنين كسي است، حالا آيا با اجازه و دستور شما است؟ ايشان فرمودند: نه خير، بنده يك همچنين مسأله‌اي را نگفتم و اينها سر خود اين كار را انجام داده‌اند. بعد ايشان به من فرمودند: فلاني بسياري از اين افراد كه تو مي‌بيني در اينجا رفت و ‌آمد دارند خود آنها محل نظر نيستند به واسطه ملاحظاتی دربِ منزل را بر آنها باز كرديم، مثلاً اهل بيت اينها چيز هستند يا شوهرش چيز است و ما اگر درب منزل را باز نكنيم براي آن بنده خدا دردسر ايجاد مي‌كند. همين الان هم براي خود بنده مسأله همین‌طور است و خيلي از موارد من ملاحظه آن شخص را می‌کنم و نظر روي يك شخص خاص ندارم. بابا خدا خيرش بدهد، یا به ملاحظه اهل بيتش يا به ملاحظه همسرش این رفت و آمد و ارتباط است. اين را همه دارند و مشخص است كه اين يارو دارد چه مي‌گويد و چه حرف‌هايي مي‌زند. كاه نخوردند و متوجه هستند و خصوصيات اين مسائل مشخص است.

يا اينكه اصلا يك قضيه ديگری است و كاري به اين مسائل ندارد و اين مسأله در همه اوقات و زمان‌ها بوده است. اين عرفا هم در كتب خودشان ملاحظات بسياري داشته‌اند آن مقداري كه مربوط به این مسائل هست. الان همين افراد و همين آقاياني كه در اين زمان هستند بر مرحوم مجلسي و امثال ذلك و افرادي مثل ملا هادي سبزواري، اعتراض ندارند كه چرا مدح و ثناي پادشاهان و سلاطين زمان خودشان را مي‌كردند. حالا فرض كنيد كه زمانه عوض شده است هميشه زمانه به همين كيفيت بوده است. و اگر این مسائل نبوده حتي از اين مقداري كه به دست ما رسيده محروم مي‌شديم و زحمت ايجاد مي‌كردند.

بعضي از اشتباهاتي كه الان مي‌كنند و خيال مي‌كنند كه بعضي از تعريف‌هايي كه مرحوم آقا مي‌كردند يا بعضي از كارهايي كه يك جنبه چيز داشته است، در حالتي كه ما مي‌دانيم و ما كه رفتار ايشان را مي‌دانيم و از مطالب ايشان خبر داريم كه چه بوده است اينها بر اساس مصالحي بوده و بعضی مصالح براي انسان روشن مي‌شود و بعضي روشن نمي‌شود. هر كدام جاي خودش را دارد.

بسم اللَه الرحمن الرحيم

بحث درباره احرام و كيفيت آن، و اينكه حقیقت احرام، لوازم احرام، ملزومات احرام و آثار احرام چيست بود.

يك بحثي را فقها مطرح كرده‌اند كه آيا احرام یک حقيقت بسيطه است و يا اينكه یک حقیقت مركبه و ذات‌ الأجزاء است؟ - البته من جديداً مراجعه نداشته‌ام و از همان محفوظات سابقم در اين زمينه عرض مي‌كنم تا اين كه انشاءاللَه فردا این مسأله را ادامه بدهيم-. اگر قائل باشيم بر اين كه احرام يك حقيقت مركبه است به این معنا كه مجموعه‌اي است از اجزاء، مانند اجزاء صلاتيّه كه مركب از اركان و واجبات و مستحبات است كه خلل در زياده و نقصان اركان، موجب بطلان است منتهي خلل در واجبات آن، سجده سهو لازم است و مستحبات هم كه به جاي خود است. چطور اينكه در روايات داريم که: "اوله التكبير و آخره التسليم"[[2]](#footnote-2) اين صلات عبارت است از يك همچنين واقعيتي كه به اين كيفيّت در اينجا تعريف و تجلّي كرده است. اين مسأله در مورد نماز مطرح نشده است که آيا نماز یک حقيقت بسيطه است و يا اينكه يك واقعيت مركبه و ذات الاجزاء که اجزاء آن عبارتند از حمد و تسبيح و بسم اللَه و ركوع و سجود و اذكار و من حيث المجموع اين را صلات گویند؟ همچنین در مورد صوم هم مسأله به همين كيفيت است كه آیا صوم عبارت است از امساك نسبت به موارد خاصه و يا اين كه اصلا جهت امساك در آن نيست بلکه يك حيثيّت ديگري دارد كه امساك محقِق و مكوِّن و معيّن اوست که در خارج به آن عينيّت مي‌دهد به اين صوم می‌گویند؟. در مورد احرام اين مسأله به طور صريح بيان شده است كه احرام آيا يك واقعيت و حقيقتي است كه داراي تلبيه با الفاظ مخصوصه، نيت امساك از محرمات و مبطلات احرام و لوازم و ملزومات احرام و نيت عدم اقدام به آنچه را كه شارع در موقع احرام آنها را بيان كرده است كه عبارتند از عدم جواز رؤيت در مرآى و استعمال عطر و امثال ذلك، همراه با لبس ثوبين در رجال و لبث خاص در نساء، يعني احرام عبارت است از نيت امساك از محرمات، محرماتي كه در غير از احرام آنها محللات بودند؛ مِن حيث المجموع اینها را احرام مي‌گويند؟ به طوري كه اگر انسان به يكي از اين اجزاء اخلال وارد كند احرام او منعقد نمي‌شود. فرضاً اگر تلبيه نگويد احرامش اصلا منعقد نمي‌شود يا اگر لبس ثوبين نداشته باشد و يا نيت ترك محرمات را اگر نداشته باشد احرام او منعقد نمي‌شود. چون فقها در اينجا فرموده‌اند كه احرام عبارت است از نيت ترك محرمات احرام اين مي‌شود احرام که در اينجا دو قول است چون بعضي از فقها فرموده‌اند كه احرام عبارت است از همان صرف النيّه، صرفِ نيتِ بر ترك محرمات. لكن مطلب جديدي را مي‌خواهم خدمت رفقا عرض كنم كه به طور كلي ديدگاه فقيه بايد از آنچه را كه ما در مسائل مي‌بينيم و به تجزيه و تحليل اين‌گونه مطالب می‌پردازند بالاتر برود.

نيت احرام را يك جوهر بسيط مي‌دانند كه هویت این جوهر بسيط عبارت است از همان نيت بر ترك محرماتی كه شارع بيان كرده است از قبیل: جماع، عطر، نزع شعر، نظر بر مرآى، صيد و امثال ذلك از اموري كه شارع اينها را حرام كرده است و در روايات هم هست که به آنها يا مي‌پردازيم يا جايي براي پرداختن به آن مسائل ندارد، یعنی احرام نفس نيت بر ترك حرام است. بنابراين كسي كه در موقع لبيك، احرام مي‌بندد و نيت احرام مي‌كند، معناي احرمتُ أي كففتُ نفسي عن ارتكاب المحرمات المرتكضى يا عن ارتکاب المعصيى في لسان شارع. پس احرام مساوي است با نيت بر ترك اين مسأله و ترك اين محرماتي كه شارع در اينجا گفته است. پس من در اينجا نيت مي‌كنم كه نظر به مرآى نكنم و عطر استعمال نكنم، نيت مي‌كنم، نيت مي‌كنم، نيت مي‌كنم؛ اينها عبارتند از احرامي‌كه شخص مي‌بندد. بنابراين من اين را مي‌گويم: شما كه الان در روز سه شنبه در مدرسه‌ فيضيه نشسته‌ايد مي‌توانيد محرم شويد؟! چون شما مي‌گوييد كه نيت احرام همين است، يعني نيت بر ترك من باب مثال ترک استعمال عطر و صيد و امثال ذلك، اين است؟!! پس چرا يك همچنين مسأله‌اي در ما محقق نمي‌شود چرا يك همچنين چيزي نمي‌آيد؟ آيا شرايط زمان و مكان در اين قضيه دخيل است، يعني چون اينجا مسجد شجره نيست اين حالت در ما به وجود نمي‌آيد؟ اگر الان به جاي مدرسه فيضيه مسجد شجره بود پس همين كه ما در مسجد شجره داريم انجام مي‌دهيم بايد براي ما محقق شود. اگر الان ما در اينجا نيت بر ترك عطر و نظر بر مرآى و اينها بكنيم پس ما محرم شديم!؟ اين چه نكته‌اي هست كه به اين نكته توجه نشده است؟ حالا اگر در مسجد شجره باشيم و نيت كنيم بر اينكه نظر به مرآى نكنم آیا محرم شديم؟ آنهايي كه مي‌گويند احرام عبارت است از امر مركب آنها که خيلي كارشان زار است، يعني اگر شخصي دو تا حوله يكي به كمر و يكي به دوش بیاندازد بعد هم نيت بر لبيك کند و بگويد: "لبيك اللَهم لبيك لبيك لاشريك لك لبيك" لبيك گفتن لبيك است ديگر چه فرق مي‌كند چه آنجا بگوييد و چه اينجا بگوييد! هر دو لبيك است هر دو يك مسأله است تفاوتي در اينجا ندارد. چرا شما حالت احرام را در اينجا حس نمي‌كنيد در حالتي كه اجزاء احرام محقق شده است؟ يا اينكه بنابر رأي افرادی که نيت احرام را بسيط می دانند و نيت بر ترك را کافی می‌دانند. فرضاً من الان نيت بر ترك محرمات احرام مي‌كنم بايد محرم شوم. چرا مسأله اين‌طور نيست و واقعيت احرام انجام نمي‌شود و چرا در خود تحوّل و دگرگوني نمي‌بينيم؟ اين تحوّل و دگرگوني در خود نديدن ناشي از چيست؟ اين همان نكته‌اي است كه مي‌خواهم به آن اشاره كنم. چه در احرام چه در صوم چه در كل حج و چه در صلات كه "اوله التكبيرو آخره التسليم" است، در تمام اينها حقيقت عبادت، حقيقت بسيطه است و نفس عبادت عبارت است از ورود در فضاي جنبه ملكوتي عبادت. وقتي كه شما در موقع تكبير مي‌گوييد: اللَه اكبر، چه حالت و چه وضعيتي به نفستان مي‌دهيد؟ اين آن نكته‌اي است كه از آن مغفول است، يعني بردن در فضاي حضور عند اللَه و عند رب و المعبود، و آن حضور با اين شرايط و با این آداب و افعال و اذكار محقق مي‌شود. آن حضور است خود همان حضور يعني وقتي كه اين حضور را مصلي در ابتدا احساس مي‌كند آن حضور خاص، عبارت است از همان حقيقت صلاتيّه. آن حقيقت صلاتيّه تحقق خارجي آن با تكبير و تحميد و ركوع و سجود و امثال ذلك است، اما خود آن حقيقت صلاتيّه ديگر نمي‌تواندمركب باشد

 پس اين كه ما در روايات داريم كه: اوله التكبير و آخره التسليم آن محقَّق خارجي و آن حقيقت صلاتيّه است كه بايد در ابتدایش تكبير باشد تا ا ينكه آن حضور با كيفيت خاص و با حمل خاص و حالت خاص، تحقق پيدا كند. نه با فحش و سبّ و دشنام و حرف‌هاي لاطائلات. اين جور حمد خدا را بجاي بياور و اين جور حضور را محقق كن، اين جور عبوديّت خودت را در سجود عرضه بدار، اين جوري تواضع خودت را در ركوع به خدا نشان بده. تمام اینها ملزومات يا لوازم اين حضور هستند كه آن حضور عبارت است از حقيقت بسيطه واحدۀ غير مركبه. اين محقَق و اين حضور و اين پرداختن به لوازمات است، اما آن خود آن حقيقت صلاتيّه يك حقيقت بسيطۀ غير ذات الاجزاء است که جزء ندارد، تكبير ندارد، بسم اللَه ندارد، ركوع ندارد، سجود ندارد، تشهد ندارد. چرا؟ چون معنا ندارد كه در آن حضور يك تركّب و جزئيتي قائل شويد. آن عبارت است از ارتباط بين انسان و بين پرودگار، منتهي در آن ارتباط خط و مشي قرار داده شده است كه بايد مصلي آن ارتباط خودش را با اين خط و مشي نه سر خود که به جاي دو ركعت بگويد حالا حال خوشي پيدا كردم چهار ركعت بخوانم - بي‌خود حال خوشی پيدا كردي- یا به جاي سه ركعت مغرب بگويد مي‌خواهم پنج ركعت بخوانم – بي‌خود حال خوشی پيدا كردي- آن حضور را بايد با سه ركعت در خارج محقق كند. ولي نفس عبادت عبارت است از یک امر بسيط، همين مسأله در مورد صوم هم هست، صوم عبارت از چيست؟ بعضي مي‌گويند امری است مركب از كف نفس از محرمات و مبطلاتِ صوم. و بعضي مي‌گويند نفس نيت عبارت است از نيت بر ترك، در حالتي كه وقتي من يك روز را ترك كنم به خاطر رژيم غذايي که به من گفته‌اند امروز نبايد آب بخوری و نبايد غذا بخوری، آيا در خودم آن حالت صوم را مي‌بينيم؟ نه نمي‌بينيم اگر الان به من بگويند كه اشكال ندارد در اين ساعت قرص و دوايت را بخوري مي‌خورم. پس صِرف گرسنگي را صوم نمي‌گويند و صِرف كف نفس صوم نيست چون كف نفس مساوي است با صوم جوع و صوم عطش و كف نفس از ماء و از اكل طعام، اين کف نفس را صوم می‌گویند!؟ نه بلکه صوم عبارت است از حقيقىٌ بسيطىً نورانيىً روحانيىً تجدُها الانسان في النفس عند ملاقات الرب، كه اين حقيقت نورانيه روحانيه اين حقيقت با نماز فرق مي‌كند يعني انسان در نماز يك جور احساسي براي او پيدا مي‌شود و در صوم يك احساس ديگری برای او پيدا مي‌شود. احساس انسان در صوم همين احساس تهي شدن و خالي شدن از تعلّقات مادي و جسماني است كه انسان خدا را بدون ارتباط با ماده احساس مي‌كند بدون خوردن و بدون آشاميدن. آیا تا به حال به اين چيزها فكر كرده‌ايم كه چرا در صوم چيز نخوريم؟ خدا خواسته به ما گرسنگي بدهد بگويد رژيم بگيريد. نيت کردن يعني چه؟ اين نيت در اينجا چه نقشي دارد؟ اين كه در ماه رمضان باشد چه نقشي دارد؟ آن حالتي را كه براي صائم پيدا مي‌شد آيا همان حالتي است كه شخص دارد رژيم مي‌گيرد همان است يا اين كه نه؟ وقتي كه شما رژيم مي‌گيريد خدا را در نظر نداريد، حضور خدا را در نظر نداريد. مي‌خواهيد بگوييد چطور الان که غذا مي‌خورم برای رساندن نفع به بدن است همین حالت در هنگام رژیم با عدم غذا خوردن نفعي به بدن می‌رسانم، بنابر این خدا اينجا كاره‌اي نيست، خدا در اينجا مطرح نيست، حالت روحانيّتي در اينجا مطرح نيست، حالت نورانيتي مطرح نيست. لذا همين الان اگر دكتر بگويد که اين مقدار از آب را مي‌تواني بخوري شير آب را باز مي‌كني و مي‌خوري. هيچ چیزی مطرح نيست بلکه يك حالت عادي است. ديروز اين حالت عادي براي ما بود امروز اين حالت عادي است هر دو حالت عادي است منتهي دو حالت مختلف است. ولي در مورد صائم اين‌طور نيست صائم بودن عبارت است از تلبّس به لباسي كه آن لباس او را معراي عند اللَه مع قطع تعلق عن المادى و الماديات درمي‌آورد كه لازمه آن قطع تعلق اين است كه با مشتهيّات نفساني خداحافظي كند و با لذات نفساني خداحافظي كند و با اشتغالات مادي خداحافظي كند. لذا در مورد صائم داريم که اگر صائمی غيبت كند صوم او از بين مي‌رود اگر صوم ظاهري به جاي خود هست ولي باطن آن ديگر نیست. چرا؟ چون يك تكه از قطع تعلقات براي او حاصل شده است كه عبارت است از شرب ماء و اكل طعام. اما غيبت كردن، حرف گزاف زدن، حرف بيهوده زدن، اوقات را به بطالت گذراندن؛ همه اينها با آن حقيقت بسيطه منافات دارد، همه اينها با آن فضاي روحانيِ حضور منافات دارد. لذا حضرت مي‌فرمايند به آن دو زن بگوييد كه قي كنند و ببيند آن غيبتي كه كرده‌اند آن غيبت در آنها ایجاد ا فطار كرده است و اينها روزه نبودند و غذا خورده‌اند منتهي با اين لب و دهان ظاهري نخورده‌اند آن غذا را با كلام ظلماني و با كلام خبيثانه و با كلام ظلمت‌گونه خورده‌اند. آن كلام را مبدّل كردند به غذايي كه در معده آنها قرار گرفته و آن روحانيّت حضور خاص صيام را در آنها از بين برده است. پس اينجاست كه ما متوجّه مي‌شويم اينكه مي‌فرمايند :بايد صوم خاص‌الخاص گرفت يا اگر نمي‌توانيم خاص‌الخاص بگيريم كه مربوط به انبياء است كه همان "تحفّظ عن اضطراب سرّ هو صوم الانبياء" آن را اگر نمي‌توانيم بگيريم اقلاً صوم خواص را بگيريم كه فكر خود را و خطورات خود را از خطورات شيطاني دور و كلام خود را از كلام شيطاني دور و رفتار خود را از رفتار شيطاني دور نگه داريم كه اين صوم، صوم خواص است. مضافا بر كف نفس از مأكولات و ساير موارد و مسائل.

همين مسأله در مورد احرام است. چرا اگر ما الان لبيك بگوييم محرم نمي‌شويم مگر لبيك مساوي با ا حرام نيست چرا اگر ما نيت كف نفس از محرمات احرام كنيم و اگر ما نيت ‌كنيم كه امروز در روز سه شنبه تمام محرمات احرام را اتيان نكنيم، محرم هستيم؟ به محرم چه مربوط است، به احرام چه مربوط است اين يك طريقي است و يك برنامه‌ای است و يك مراقبه خاصي است. اتفاقاً در احرام نبايد عطر زد در حالي كه عطر زدن در غیر احرام مستحب است. بايد عطر زد و ساير مسائل و مستحبات را انجام داد. اين حرف‌ها چيست؟ اين مسائلي كه آنجا برای مُحرم، مورد خاص است ولي اینجا اين‌طور نيست و چيزهايي كه ما امروز مي‌خواهيم اداي حجاج را دربياوريم لبيك اللَهم لبيك، يك حوله اینجا مي‌اندازند و يك حوله هم آنجا می‌اندازند، ادا درمی‌آورند این کار خيلي بي‌خودی است. آخر شنيده‌ام بعضي آنجا ادا درمي‌آورند محرم نيستند ولي ادا درمي‌آ‌ورند حوله مي‌اندازند و مثل بقيه، لبيك مي‌گويند همه هم نگاه مي‌كنند. مي‌گويد بنده نذر كردم كه در منزل خودم احرام ببندم. آن افراد هم قبول مي‌كنند چرا چون همه ما ظاهر بين هستيم و باطن که نداريم و اينجاي ما هم كه نمره نمي‌اندازد كه اين دروغ و كلك است تقلب است. تقلب هم كه خيلي زياد است. كلك و دروغ الحمدلله خيلي عالي و شايع شده است. ما هم بلديم ما هم برمي‌داريم دو تا حوله مي‌انداريم و خودمان را به شكل حجاج درمي‌آوريم حجاج قلابي قلابي قلابي كه امام باقر علیه السلام به ابي‌بصير فرمودند ما اكثر الضجيج و اقل الحجيج[[3]](#footnote-3) نگاه كن ببين در اين صحراي عرفات چند تا حاجی واقعي است و چند تا حاجی قلابي است. اوه نگاه كرد ديد قرده و خنازير اي داد قرده و خنازير!!؟ بله. ما اكثر الضجيج و اقل الحجيج اينها در اينجا هستند و ادا درمي‌آ‌وريم. ادا درآوردن كه كار ندارد همه بلد هستند ادا بياورند.

خوش بود گر محك تجربه آيد به ميان تا سيه روي شود هر كه در او غش باشد

تا براي انسان امتحان نيايد نمي‌فهمد كه اينجا چه خبر بوده است. نمي‌فهمد بيست سال در بي‌خبري به سر مي‌برده است، سي سال در بي‌خبري به سر مي‌برده است. بالاخره خوب است يك چيزهايي پيش بیايد تا انسان متوجه نكات ضعف شود.

مسأله احرام اين است، يعني آيا ما محرم شديم؟ نه. چون ما در آن فضاي روحاني خاص قرار نگرفتيم. وقتي كه شخص محرم، مي‌گويد: لبيك، خود را در يك فضاي خاص احرام مي‌برد، يعني ورود در حرم پروردگار ورود.

درباره روزه، عطر زدن كراهت دارد؟ نه. عطر زدن كراهت ندارد. روزه دار مي‌تواند عطر بزند چون با روزه منافات ندارد البته بو كردن گل‌هايي كه عطري دارند كه موجب می‌شوند گرسنگي انسان كم شود مثل گل نرگس و امثال ذلك، اين كراهت دارد گل مريم باعث مي‌شود كه آن حالت گرسنگي در انسان تأثيري در غده هيپوفيز به وجود مي‌آورد و آن بي ميلي براي انسان به وجود مي‌آورد و انسان گرسنگي را احساس نمي‌كند. مثل قرص‌هايي كه ضد اشتها هستند كه براي رژيم مي‌خورند و اينها يك تأثيراتي در هيپوفيز به وجود مي‌آورد و آن باعث مي‌شود كه ترشحات معده پيدا نشود و اسيد توليد نكند و انسان احساس گرسنگي براي او پيدا نشود. اينها كراهت دارد و نبايد استفاده كند حتي گرسنگي را هم بايد انسان متوجه شود، يعني گرسنگي را بايستي انسان احساس كند.

محرم الان که مي‌گويد: لبيك، يعني خود را در آن حرم و در آن حالت خاصِ بي تعلقي قرار مي‌دهد. لذا در مورد صائم نداريم كه صائم دو تا لباس احرام بپوشد چون كيفيت حالت روحانيّت تفاوت مي‌كند. در مورد مصلي نداريم كه مصلي دو تا لباس احرام بپوشد اما در مورد محرم داريم دو لباس، يعني در حالت قطع از همه تعلقات قطع از همه تعلقات حتي از آن تعلقات مفيد و ارزشمند بايد بيرون بيایي و از آن تعلقات بايد خارج شوي. عطر زدن تعلق است. رسول خدا يك سوم مصارف خودش را صرف عطر و عود و اين مسائل مي‌كرد ولي همين رسول خدا در موقع احرام عطر نبايد بزند اگر بزند بايد كفاره بدهد. چرا؟ چون آنجا بايد در عدم تعلق و بي رنگي وارد شد.

چون كه بي رنگي اسير رنگ شد موسئي با موسئي در جنگ شد

 منظور از موسئي با موسئي، يعني عالم كثرات. در آنجا بايد احرام بي‌رنگي را بست. شما ببنيد نوع آن حضور در اينجا با حضور در نماز تفاوت كرد. حضور در نماز حالت بي رنگي ندارد يك فضاي ديگري دارد. حضور در صوم حالت بي رنگي و بي تعلقي را ندارد يك فضاي ديگري براي خودش دارد. اينجا آن حضور بي تعلقي كه در حرم پروردگار است و عرياناً اگر حالا چيز هم نبود مسأله‌ای نبود، خدا مي‌گفت آن دو تا را هم برداريد و ليكن بالاخره اين را ديگر نمي‌شود اين يكي را فاكتور گرفته و الا مي‌گفت اصل قضيه وَ مٰا كٰانَ صَلاٰتُهُمْ عِنْدَ اَلْبَيْتِ إِلاّٰ مُكٰاءً وَ تَصْدِيَه ... ﴿الأنفال‌، 35﴾ همان‌طوري، البته آنها هم كه اين كار را مي‌كردند روي حساب مي‌كردند آنها مي‌خواستند لباسي را كه با آن گناه كرده‌اند آن لباس نباشد، يعني گرچه غلط بود ولي تفكّر آنها اين‌طور بود. اين ا حرام است، يعني ورود در حرم خدا كه آن حرم هيچ رنگ و تعلقي ندارد عالم عماء است، عالم وحدت است، عالم هوهويت است، عالم لا اسم و لا رسم و لا كيف و لا كم است، عالم عدم هيچ‌گونه تعلقات چه تعلقات ممدوحه چه تعلقات غيرممدوحه است. اين حالت را اگر شخص محرم در هنگام لبيك به نظر بياورد كه من وارد در عالم بي رنگي و عالم‌ بی‌تعلقی شدم و اين حالت را تا آخر حفظ كند نه اين كه برای سر جاي نماز با آن حرفش شود يا اینکه در اينجا نشستن و يا در آنجا نشستن حرفش شود و يا برای سوار اتوبوس شدن و اين صندلي و آن صندلي نشستن حرفش شود و يا اين كه مثل آخوندهاي كاروان که می‌گویند: اينجا را عكس برداريد آنهايي كه دستگاه فيلمبرداري دارند فيلمبرداي كنند مواظب باشيد، از اينجا بگيريد فوت نكنيد اين عكس‌ها را داشته باشيد واي واي واي. پيغمبر هم با خودش دوربين عكاسي داشت و دوربين عكاسي با خودش مي‌آورد؟ امام صادق با خودش دوربين عكاسي مي‌آورد؟ بله ما كجاييم آنها كجا! اين حالت بي تعلقي را كه شخص در هنگام لبيك در خودش وارد كرد خودش را در آن حريم عماء كه لا بياض و لا سواد - البته آن سواد به خاطر عدم بياض است- و لا عَرَض است وارد مي‌کند كه ابيضيت و اسوديت و اصفراريت و احمراريت و هيچ نوري، هيچ رنگي، هيچ تعلقي، هيچ طعمي،‌ هيچ عطري، هيچِ هيچِ هيچ نيست اگر انسان خود را در آن فضا وارد كند آن مي‌شود احرام. پس حالا فهميديم يك حقيقت بسيط است ولي حقيقت بسيطه نيت بر ترك اينها نيست. ورود در فضاي عدم تعلق و حريم توحيد و احديّت نه واحديت، در احديت كه وارد مي‌شود آن وقت ظهور واحديت يكي يكي پيش مي‌آيد كه اينها مال مراتب بعدي است. پس احرام چيست؟ احرام بسيط است و مركب نيست. آن احرام يك لوازمي‌ دارد كه انسان بايستي ترك عطر و جماع كند نباید صيد کند و امثال ذلك از اين مسائلي كه هست.

اينها همه لوازمش است كاري به آن احرام ندارد. لذا اگر شما در آيينه نظر استقلالي كرديد اشكال ندارد و احرام باطل نيست اما اگر نظر آلي بكنيد احرام باطل می‌شود. چرا؟ چون نظر استقلالي منافاتي با عدم تعلق ندارد اما اگر نظر آلي كرديد که خودتان را در آن ببينيد اين باعث مي‌شود كه كار حرام است و كفاره تعلق مي‌گيرد ولي اگر خواستيد يك‌ عدد آينه بخريد و بخواهيد موجش را ببيند چه اشكال دارد در اینجا نظر مي‌شود نظر استقلالي. به نظر استقلالي به آينه نگاه كردن اشكال ندارد، آن كه اشكال دارد نظر واسطي و نظر آلي است.

اين حالت كه فضاي خاص ورود در احديت الذات و عدم تعلق است در آنجا نبايد عمامه گذاشت چرا نبايدعمامه گذاشت، بزرگان در مكه عمامه نمي‌گذاشتند. حالا در مدينه مي‌گذاشتند چرا؟ چون فضاي مكه فضاي توحيد است و عمامه شأنٌ‌ من شؤون انسان است و ذو شخصيى و محقق شخصيت است، لذا بزرگان عمامه نمي‌گذاشتند و يك عرقچين مي‌گذاشتند تا مثل بقيه باشند و تفاوتي نكنند اما در مدينه فرق مي‌كند ساير جاهايش متفاوت است. در مکه تفاوت نيست همه يكي هستند. وقتي همه در مسجدالحرام مي‌‌آيند نه، در مسجدالحرام همه بايد يكسان باشند همه بايد يكنواخت باشند و هر کاری که انسان بتواند خودش را مانند بقيه بكند بايد انجام بدهد.

اگر عمامه ندارد يك قبايي بپوشدیا يك عبايي بپوشد، آن عبا چند هزار دلار قيمت داشته باشد دلار كه مال آمريكا باشد يا مثلا خصوصيت آن چه باشد، نه. اينها همه كار عمامه را مي‌كند. يك دشداشه بپوش بيا خودت را راحت كن، چند روزي يك دشداشه يك لباس عادي بپوش. جوراب پوشيدي نپوشيدي آنجا خيلي مسأله ايجاد نمي‌كند يك چند روز مزه وحدت را بچش، طوري نمي‌شود يك چند روز مزه بي تعلقي را تجربه كن. نشسته بودم من در چيز ديدم يكي از اين آقايان آمد يكي از همين آ‌قاياني كه خلاصه امروز اين زمانه جزو ...! وارد شد در مسجدالحرام و خلاصه مايل بود كه همه به او سلام كنند شيخ بود بله شيخي بود با دو يا سه نفر ديگر، انگار تنهايي نمي‌شود به مسجدالحرام بیاییم؟ ما دست برنمي‌داريم از اين بيا و بروهايمان. تنهايي اگر بيايم يك چيزي مي‌شود. نمي‌شود ما تنها جايي برويم؟ تنها پيش خدا برويم؟ حتما بايد دو تا اينجا و شش تا آنجا و ده تا عقب و اين دور و بر ما و عقب ما را داشته باشند.

 تا اين كه ايشان آ‌مد و هي از جلوي افراد هم مي‌آمد يك نگاه هم مي‌كرد حاج آقا سلام عليكم و رحمى اللَه فلان عباي خيلي خوب و نازك و عمامه سفيد. بيچاره ايراني‌ها نشسته بودند بين كعبه و بين عمامه هيچ تفاوتي نمي‌گذارند هر دو يكي است چه به كعبه نگاه كنی و چه به جمال آقا نگاه كنی براي او يكي است. اينهايي كه نشسته بودند بلند شدند همه رفتند پشت سر آقا نشستند، آقا آن گوشه شروع كرد به معركه گرفتن. اين است مسجدالحرام اين است. عمامه را بگذار كنار و عبايت را در بياور و يك لباس بپوش که كسي نفهمد يواش بيا و يواش برو، تنها دو دقيقه به خودت فكر كن، بيچاره ‌بدبخت فكر كن دو دقيقه به روزگار، دو دقيقه به كارهايت، دو دقيقه به روش و برنامه‌ات، دو دقيقه به حرف‌هايت، اينجا هم بله! هان اين جا هم بله! اينجا هم جاي اين حرف‌هاست؟ اينها چيزهايي است كه بايد ما مورد توجه قرار بدهيم.

علي كل حال اين مسأله امروز روشن شد كه احرام عبارت است از يك هويت بسيطه كه نه ذات الاجزاء است و نه اين كه خود او نيت بر اقدام اجزاء ‌و كف از اجزاء است هيچ كدام؛ بلكه عبارت است از يك حقيقت نورانيّۀ خاص كه انسان در حال احرام اين حقيقت نورانيّه را بر خود وارد مي‌كند و خود را در اين حقيقت نورانيّۀ خاص قرار مي‌دهد منتهي براي تحقّق اين حقيقت نورانيّه بايد از يك مسائلي انسان كف نفس كند و يك مسائلي را اتيان كند که آن ربطي به احرام ندارد.

اللَهم صل علی محمد و آل محمد

1. - سر الفتوح، ص 32. [↑](#footnote-ref-1)
2. - "عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص افْتِتَاحُ الصَّلَاه الْوُضُوءُ وَ تَحْرِيمُهَا التَّكْبِيرُ وَ تَحْلِيلُهَا التَّسْلِيمُ "(الکافی ج 3 ص69).

 [↑](#footnote-ref-2)
3. - بحار الانوار، ج 46 ص 261. [↑](#footnote-ref-3)